



با سلام خدمت استاد گرانقدرم و همه همراهان عزیز گنج حضور

آفتی نَبودَ بترّ از ناشناخت
تو بر یار و ندانی عشق باخت
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۳۷۸۱

اخیرا با سعی در رعایت قانون جبران شناسایی‌های خیلی اساسی و مهمی داشته‌ام که در این پیام به یکی از آنها اشاره می‌کنم. انشالله برای دوستان هم مفید واقع شود.

از ابتدای دیدن برنامه و شروع به کار کردن روی خودم، همیشه یک حس و زمزمه ناامید کننده‌ای در زیر افکار و رفتارم بود که متوجه آن نمی‌شدم و فقط دردش که می‌آمد، می‌فهمیدم حالم بد هست و بدجور ناامید شدم ولی نمی‌فهمیدم از کجا آب می‌خورد. اما سماجت در دیدن برنامه‌ها بطور کامل و تکرار ابیات به من کمک کرد تا متوجه این خرابکاری پنهانی و زیر زیرکی من‌ذهنیم شوم.

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر
ناامیدی مس و اکسیرش نظر

ناامیدیها به پیش او نهدید
تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۳۸۶ و ۳۳۸۷

در ابیات امید بخش بالا، مولانای جان سعی در اشاره به مسئله مهم امید و تلاش برای حفظ آن دارد. از نظر او، از بین بردن ناامیدی تنها یک چاره دارد و آن تابش دید نظر یا زندگی بر آن هست و سپردن موضوع ناامید کننده به چاره‌گر (زندگی) تا هر حالت و فرمی دارد را، به نفع ما تغییر دهد.

در این شناسایی من‌ذهنی من سعی داشت ثابت کند، تو تیزهوشی فهمیدن تفاوت‌ها را نداری و قدرت به تعادل رسیدن را نداری و امکان ندارد هر چه تلاش کنی به این قدرت دست پیدا کنی. تو آنقدر زمخت و نتراشیده و نخراشیده و بی‌ریشه و اصلتی که امکان ندارد به همچین قدرتی بتوانی دست یابی. همه تلاش‌هایت حتما به هدر می‌رود و تو در نهایت نمی‌توانی تفاوت‌های ظریف بین:

خشم و جدیت
ترس و مسئولیت پذیری
مقاومت و فضاگشایی
عشق و وابستگی
دوستی و خیانت
فکر و فاصله بین افکار
ادب و بی‌شرمی
آرامش و قیل و قال
ذهن و حضور
پاکی و بی‌حیایی
بخشیدن و کینه ورزی
خساست و فراوانی اندیشی
مهربونی و پررویی
عبادت واقعی و چاپلوسی
تنبلی و مسئولیت پذیری
کار افزایی و کار واقعی
احترام و بی‌ادبی
و غیره را بفهمی و مرزهای باریک اخلاقی را تشخیص دهی و درک کنی!!!

یارب این تمییز ده ما را به خواست
تا شناسیم آن نشان کز راست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۳۳

-اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ
بترسید از زیرکی مؤمن که او با نور خدا می‌بیند.
حدیث

حس را تمییز دانی چون شود؟
آن که حس بنظر بنور الله بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۳۴

در ابیات بالا مولانای جان به روشنی اشاره می کند که تنها تکیه به حواسمان مثل دیدن، شنیدن و... کافی نیست و ما را از اصلترین منبع انرژی حیاتی ماست دور می کند. و در حدیثی از حضرت رسول آمده است که انسان به حضور رسیده (مؤمن) بسیار زیرک هست و ظریف ترین تفاوت ها را تشخیص می دهد چون با نور خداوند می بیند. و نور خداوند همانند خورشید و روز هست در مقابل نور ناچیز شمع در معرض باد من دهنی، که قدرت دید درست را از ما می گیرد و همیشه در آستانه خاموش شدن است.

و در ابیات دیگر در همین مورد می گوید:

مؤمن مُمیز است، چنین گفت مُصطفی
اکنون دهان ببند که بی گفت مرشدیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۵

مؤمن کیس مُمیز کو که تا
باز داند حیز کان را از فتی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۹۳۸

-حدیث
-المؤمن کیس فطن حذر
مؤمن زیرک و هوشیار و پرهیزگار است.

در حدیث بالا از حضرت رسول اشاره شده که مؤمن کیس است، یعنی قدرت تشخیص دارد و در کمترین زمان و سرعت کاملترین و بهترین تصمیم ها را می گیرد. و همچنین مولانای جان اشاره صریح دارد که مؤمن و انسان راستین در رسیدن به خداوند و وفای به عهد الست خودش نقش ممیز پیدا می کند و این ممیز بودن جزئی از وجودش می شود، دیگر اسیر ظواهر و نقش ها نمی شود و در دنیای معنا و حقایق قرار می گیرد.

چون شوی تمییزده را ناسپاس
بجهد از تو خطرت قبله شناس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۶۲۹

و در جای دیگر می گوید: «چون این قدرت را از دست دهی یا نداشته باشی، رسیدن به زندگی نیز غیر ممکن می شود». با این شناسایی یک دفعه انگار بار چند تنی از روی دوشم برداشته شد. آزاد و رها شدم، بهترین حس دنیا که امیدوارم هر کسی تجربه اش کند. شناسایی اتفاقی افتاده بود و آزاد شده بودم از تله همانندگی بی عقلی و گیجی و بی عرضه و بی دست و پا بودن که من ذهنیم سال ها به من تحمیل کرده بود. به هیچ عنوان نمی خواست من متوجه آن شوم. و از پنهان شده ترین قسمت های من ذهنیم بود که خیلی برایش مهم بود؛ به طرز عجیب غریبی پنهانش می کرد و فقط هر دفعه مثل سوسمار سر برمی آورد، مرا گاز می گرفت و پنهان می شد. من هم فقط متوجه دردش می شدم که در بیت زیر نیز به همین موضوع اشاره شده:

یک نفس حمله کند چون سوسمار
پس بسوراخی گریزد در فرار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۰۵۶

من دهنی حقیقا در کسری از ثانیه مثل سوسماری به ما حمله می کند و تا بفهمیم چه اتفاقی افتاده، حقیقت چه بوده، پنهان می شود و ما را در درد رها می کند.

یک لحظه داغم می کشی، یک دم به باغم می کشی
پیش چراغم می کشی، تا وا شود چشمان من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۰۵

و در بیت بالا به کل مکانیسم بیداری و این که این دردهای هوشیارانه همراه با فرصت های آرامش بصورت یک برنامه منظم و پیوسته پیش می روند تا، چشمان ما را به دیدن نور حقیقت باز کنند.

و در نهایت بعد از این شناسایی مهم، چیزی که متوجه شدم این بود که به حضور رسیدن واقعی به نظر من، همان به قدرت تعادل رسیدن هست و معنای زندگی حقیقتاً همین عقل و فهم درک تعادل و رسیدن به آن هست، که البته در من ذهنی و با داشتن من ذهنی امکان ندارد ما متوجه تعادل بشویم و بتوانیم به تعادل حقیقی برسیم.

با سپاس و تشکر از همراهی عزیزان
صبا هستیم از اصفهان 